



زندگی و شعرِ دکتر فتح‌الله مجتبائی

ای رفته‌های رفته

حسن قریبی



زندگی و شعرِ دکتر فتح‌الله مجتبائی

ای رفته‌های رفته

حسن قریبی

بیت

مجتبیائی، فتح‌الله، ۱۳۰۶ - ای رفته‌های رفته؛ معرفی و گزیده اشعار دکتر ذبیح‌الله مجتبیائی / حسن قریبی - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۸. ص ۱۰۲	
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۵-۵۰۰-۰	ISBN 978-600-405-500-0
معرفی و گزیده اشعار دکتر فتح‌الله مجتبیائی شعر فارسی - قرن ۱۴ Persian Poetry-20th Century شماره کتابشناسی ملی ۵۹۳۳۷۲۹ PIR ۸۲۰۳ ۸ فا ۱/۲۲	



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم
 فروشگاه شماره یک: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸
 فروشگاه شماره دو: آتوبان شهید همت / مجتمع ایران مال / طبقه G3 / شماره ۱۸۳
 توزیع: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه همکف
 تلفن گویا: ۷-۸۸۳۲۵۳۷۶-۸۸۳۰۲۴۳۷-۸۸۳۱۰۵۰۰-۸۸۳۱۰۷۰۰-۸۸۸۶۱۶۶۶

• سایت اینترنتی: www.salepublication.com

• پست الکترونیکی: info@salepublication.com - salepub@gmail.com

■ ای رفته‌های رفته؛ معرفی و گزیده اشعار دکتر فتح‌الله مجتبیائی

• حسن قریبی • ناشر: نشر ثالث

• مجموعه شعر معاصر ایران

• چاپ اول: ۱۳۹۸ / ۵۵۰ نسخه

• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نشر ثالث

• کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است.

ISBN 978-600-405-500-0

• شابک ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۵-۵۰۰-۰

یادداشت شاعر

آنچه در این مجموعه به نظر می‌رسد گزیده اشعاری است که از آغاز دوران نوجوانی تا این اواخر گاهی در پی انگیزش‌هایی که از ناکجاهای وجودم سر برمی‌داشت و شکل کلام موزون به خود می‌گرفت — یا قالب‌های عروضی مرسوم یا در پاره‌های به‌هم‌پیوسته در معنا و وزن. برخی از این سروده‌ها در مجلات و نشریات ادبی روزگار خود منتشر می‌شد، ولی من هرگز قصد انتشار آن‌ها را در یک مجموعه جداگانه نداشته‌ام. چندی پیش دوستم و فرزندم آقای حسن قریبی، شاعر خوش‌سخن و لطیفه‌پرداز برخی از این اشعار پراکنده را از نشریات سال‌های ۱۳۳۰ به بعد گردآوری و در مقاله‌ای زیر عنوان «مجتبائی شاعر» (عنوانی که من هرگز به خود نداده‌ام) در یکی از نشریات فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر کرد و ظاهراً استقبالی که از این مقاله شد او را برانگیخت تا با جستجوی بیش‌تر نمونه‌های دیگری را از نشریات گذشته بیابد و همه را به صورت کتابی درآورد. چون توجه و کوشش او را در این راستا دیدم خود نیز برخی از اشعاری را که به صورت نوشته در

لابلای کتاب‌ها و دفترها از یاد برده یا بر حواشی کتاب‌ها یادداشت کرده
بودم در اختیار ایشان گذاردم.
اکنون، با سپاس از این توجه مهرآمیز کامیابی‌های او را در خدمات
فرهنگی و ادبی آرزومندم.

فتح‌الله مجتبائی

بهار ۹۸

پیشگفتار

کار کردن در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، برای نگارنده با این اقبال همراه بوده است که بیش از ده سال از عمر را با استادانی بگذرانم که هر یک به تنهایی می‌توانند اعتبار یک مرکز علمی باشند. از این جمع، دکتر فتح‌الله مجتبائی، استاد شناخته‌شده و صاحب‌نظر در حوزه‌های الهیات و ادیان، زبان و ادبیات فارسی، هندشناسی و زبان‌های باستانی ایران و هند، با آثاری در حوزه‌های دستور زبان فارسی، فرهنگ‌نویسی، فلسفه شرق، تصحیح متون و البته ترجمه آثار کلاسیک و شعر معاصر جهان، از بزرگان این جمع به شمار می‌آید.

نیک به خاطر دارم در دوره‌ای که سردبیری *خبرنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی* را بر عهده داشتم برای تهیه مصاحبه‌ای با استاد در بنیاد ایران‌شناسی قرار ملاقاتی گذاشتم. بعد از گپ و گفت‌های صمیمانه استاد از من خواست شعری بخوانم. اطاعت کردم و غزلی خواندم با این مطلع:

و طوفان اتفاق افتاد کشتی مانند و اقیانوس

«شب تاریک و بیم موج» و کشتی‌بان بی‌فانوس

تا رسیدم به این بیت:

و اما «پشت دریاها» یقین «شهری‌ست» رؤیایی،
اگر رفتند با رؤیا، اگر ماندند در کابوس

از من خواست که این بیت را تغییر دهم. وقتی گفتم مضمون شعر از سهراب سپهری (۱۳۰۷-۱۳۵۹) است و صورت نوشتاری آن داخل گیومه آمده است؛ لبخندی زد و گفت: می‌دانم، به خود سهراب هم گفته بودم. مشکل تعبیر «پشت دریا» هاست. کوه، شهر، خانه و نظایر این‌ها ممکن است پشت و رو داشته باشند، اما تصوّر پشت و رو برای دریا قدری دشوار است. دریا زیر و رو دارد، اما پشت و رو ندارد. در باره توجیهاات دنیای شاعران صحبت کردیم و سپس پرسیدم با هم دوست بودید؟ گفت: سهراب را وقتی هر دو جوان بودیم در حیاط خلوت خانه نادر نادرپور (۱۳۰۸-۱۳۷۹) می‌دیدم. آن‌جا گاهی شب‌ها با شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۴۹) و نصرت رحمانی (۱۳۰۸-۱۳۷۹) و تقی مدرسی (۱۳۱۱-۱۳۷۶) و علی فیروزآبادی (؟) و یکی دو تن می‌نشستیم و هرکس که شعری داشت می‌خواند. پیش از این هم گاهی فرهنگ ارجمند که نمایشنامه‌نویس خوبی بود نمایشنامه می‌خواند. سهراب هم هر وقت به تهران می‌آمد به این جمع می‌پیوست. دوباره پرسیدم یعنی انجمن ادبی داشتید؟ خندید و گفت: «نه جانم! بعد از ۲۸ مرداد بود و غالباً فقط شب‌ها همدیگر را می‌دیدیم. بعضی از ما هم تحت تعقیب بودند. فریدون توللی (۱۲۹۸-۱۳۶۴) هم در آن اوقات در تهران تحت تعقیب و فراری بود و شب‌ها را در خانه‌های بعضی از دوستان و همشهریان شیرازی خود می‌گذراند. گاهی اوقات هم در خانه ابوالحسن ورزی (۱۲۹۳-۱۳۷۳) شاعر که از دوستان وفادارش بود، در میدان کاخ و

تخت جمشید آن روزگار اقامت می‌کرد. بعضی شب‌ها من و نادرپور و جلال آل‌احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸) به مخفیگاه‌های او می‌رفتیم و جمعی از دوستان و همشهری‌های فریدون هم بودند، مثل اسماعیل صارمی (۱۳۰۳-۱۳۸۰) و دکتر مهدی پرهام (۱۲۹۸-)...»

این صحبت‌ها از دکتر مجتبائی‌ای که من می‌شناختم باعث شد تا بیش‌تر در باره این ارتباط‌ها کنجکاوی کنم تا این‌که دریافتم مجتبائی جوان روزگاری جزئی از این حلقه ادبی بوده و خود نیز دستی بر آتش شعر داشته است. اگرچه گذشت روزگار از او مجتبائی «غیرشاعر»ی ساخت و او را در دیگر حوزه‌ها شاخص کرد، لذت آن تجربه‌های آفرینندگی همچنان با او بود.

این اشتیاق فرصتی فراهم کرد تا به کتابخانه ملی بروم و با نشانی‌هایی که داشتم در مجله‌ها و مطبوعات آن روزگار مثل: فردوسی، نیروی سوم، خوشه و سخن شعرهای او را جستجو کنم. جستجوی دستی، یعنی ورق زدن مجله‌ها، اگرچه وقت می‌گرفت ولی گشت‌وگذار در آن احوال لذتبخش بود و خوش‌تر از آن، لحظه‌هایی بود که شعری از او با نام‌های فتح‌الله مجتبائی، ف. مجتبائی یا ف.م می‌یافتم.

نمونه‌هایی را که فراهم کردم خواند و خاطرات زنده شد و در نتیجه از لابلای کتاب‌ها و انبوه کاغذها کارهای دیگرش را یافت و به من سپرد که برخی از آن‌ها نیز پیش‌تر به صورت پراکنده منتشر و برخی فراموش شده بود.

این مجموعه پیش‌تر به صورت مقاله در جشن‌نامه استاد دکتر فتح‌الله مجتبائی، از طرف فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۹۴) منتشر شد که اکنون شکل بازبینی و تکمیل‌شده آن به صورت این دفتر تهیه شده است. لازم می‌دانم ابتدا از دکتر فتح‌الله مجتبائی و همراهی‌هایش و سپس از

همکاری عزیزانی که به نشر این مجموعه همت گماشتند سپاسگزاری
کنم.

حسن قریبی
بهار ۱۳۹۸



ردیف جلو، از راست به چپ: حسن هنرمندی، محمد زهری، نصرت رحمانی،
نادر نادرپور، فتح‌الله مجتبائی، اسلام کاظمیه، ۱۳۳۴

درآمد

سیر تفکر معاصر با حرکت‌های خلاقانه ادبی همراه شد. از نمایشنامه‌نویسی‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۱۹۱-۱۲۵۷) و عبدالرحیم طالب‌آف (۱۲۱۴-۱۲۸۹) گرفته تا چرندوبیزند مرحوم دهخدا (۱۲۵۸-۱۳۳۴) و شعرهای آزادی‌خواهانه میرزاده عشقی (۱۲۷۲-۱۳۰۳) و ملک‌الشعراى بهار (۱۲۶۳-۱۳۳۰) هر کدام تجربه‌هایی بودند که سهمی را در تحولات فرهنگی نوین ایران، در پیش و پس از مشروطیت بر عهده گرفتند.

طبیعی است که همراه با جنبش تجددخواهی، نظریه‌های نوینی نیز در حوزه ادبیات و هنر معاصر ظهور کرد - تعاریف نوظهوری که بعضاً با بی‌مهری نسبت به ادبیات کلاسیک همراه بود - سنجه‌های تازه چنان‌که در نظریه شعر میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۳۲-۱۲۷۵) و نظر میرزا ملکم‌خان (۱۱۹۳-۱۲۸۷) (نک: پارسی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۹) ظهور یافته است. موجبات تحول «موضوع ادبیات» و به ویژه شعر را پدید آورد. این تحولات به دگرگونی موضوع در ادبیات ختم نشد و گستره آن به

قالب‌های بیان نیز کشیده شد که سرآمد آن شعر «افسانه» علی اسفندیاری (۱۲۷۴-۱۳۳۸) در اولین سال‌های سدهٔ جدید ایرانی بود. اگرچه «افسانه» شعری در مرز سنت و تجدد بود، اما پانزده سال بعد نیما - با شعر ققنوس - پرچم استقلال جریانی را که خود آغاز کرده بود، برافراشت. در کنار این تغییرات و تحولات که توأم با احساسات نوجویی بود، باید به عامل مهم و تأثیرگذار ترجمه نیز اشاره داشت. ترجمهٔ آثار ادبی، از زبان‌های فرانسه، انگلیسی و کشورهای شرق دور نهضتی را به وجود آورد که به لحاظ «چه گفتن» و «چگونه گفتن» تأثیر عمده‌ای بر ادبیات ایران گذاشته است.

بحران جهان در دوران جنگ جهانی اول و دوم، ظهور همسایهٔ سوسیالیستی شمالی، کودتای پهلوی اول، فضای فکری و سیاسی و واقعیت‌های ناسازگار اجتماعی، شاعران را به سه دسته تقسیم کرده بود. دستهٔ نخست شاعرانی بودند که با حفظ فضای سنتی شعر، پاسخگویی نیازهای طبقه‌ای بودند که نگران «بدتر از این شدن» شرایط و ویرانی پل‌های پشت سر بودند، و دستهٔ دوم شاعرانی که «از این بدتر نمی‌شود» را در شعرشان جار می‌زدند و چنان «بی‌بازگشت» می‌رفتند که فرصتی برای اندیشیدن به پل‌های پشت سر نداشتند. ناگفته پیداست که در پیوند دو جریان متفاوت، نوع سوم شاعرانی ظهور یافتند که بنا را بر حفظ تعادل گذاشته و جریان سنتی شعر را به ادبیات نوین آمیختند.

از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ ایران محل بروز حوادث متنوعی بود که مهم‌ترین آن‌ها پایان جنگ جهانی و پایان حکومت پهلوی اول بود. اما همسایهٔ سوسیالیست شمالی که با پیروزی در جنگ، به آغازی دوباره رسیده بود، با تشکیل حزب توده و حمایت از آن در ایران منشأ تحولات تازه‌ای شد. در این فصل، ادبیات به اصطلاح کارگری، بخش بزرگی از

آفرینش‌های ادبی را به موضوعات اجتماعی با رویکرد مکتبی خود اختصاص داد. مکتبی که به تاریخ ادبیاتی که آن را ادبیات فئودالی می‌شمرد، چندان خوش‌بین نبود.



۲۸ مرداد ۱۳۳۲

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به سقوط دولت محمد مصدق (۱۲۶۱-۱۳۴۶) و پریشانی حزب توده انجامید، ادبیات انقلابی و جوان‌دچار سردرگمی و حیرت شد و به تبع آن پراکندگی‌هایی نیز در اردوگاه شاعران به وجود آمد. گروهی همچون سیاوش کسرایی (۱۳۰۵-۱۳۷۴) و هوشنگ ابتهاج (۱۳۰۶) و محمد ژهری (۱۳۰۵-۱۳۷۲)، بی‌توجه به آنچه داده،

کار خویش را دنبال کردند. گروهی همچون فریدون تولگی و نادر نادرپور و فروغ فرخزاد (۱۳۱۳-۱۳۴۵) به فضای رمانتیک سیاه و شعر عاشقانه پناه بردند و گروهی دیگر همچون حسن هنرمندی (۱۳۰۶-۱۳۸۱)، نصرت رحمانی، مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹) و احمد شاملو شکست را در دو جنبه شخصی و اجتماعی پذیرفتند. (نک: حقوقی ۱۶: ۱۳۸۴).



فتح‌الله مجتبائی و نادر نادرپور

کبوتر وحشی

بر مزارع. ز. خ (عباس زریاب خوبی)

دلم کبوتر وحشی

دلم کبوتر تنها

کبوتری که به صد آشیانه سر زده بود

کبوتری که ز صد دامگه به در زده بود

چگونه رام تو شد؟

اسیر دام تو شد؟

دلم به سوی تو پر می کشد

همیشه و هر جا

اما

نمی رسد به تو

زیرا

تو بر فراز فرازین شکوه برج کمالی
کبوتری که ندارد توان آن همه پرواز
چگونه با تو بماند؟
چگونه بی تو بماند؟

این شکارافکن...

این شکارافکن عجب دامان این صحرا گرفت
وین همه صید به خون غلتیده را تنها گرفت

صید او بودم ندانستم که دام قهر و لطف
تار و پودش تار و پودم راز سر تا پا گرفت

با نسیم لطف هر روزی عطایی داده بود
داده‌های لطف را با باد استغنا گرفت

اندک اندک داد و خوش خوش داد اما تلخ تلخ
اندک اندک داده‌ها را یک‌یک و یکجا گرفت

داد دندانی ولسی نانی به دامانم نبود
پاره نانی به دستم داد و دندان را گرفت

در بهاران جوش خون ارغوانم داده بود
جوش خون ارغوان را سورت سرما گرفت

از نشاط عشق وقتی لرزه بر دل می‌نشست
از نهب مرگ اکنون لرزه در اعضا گرفت

عیش دیروزم ز تشویش و غم امروز سوخت
راحت امروز را اندیشه فردا گرفت

این نه با ما کرد، با خاصان خود هم نیز کرد
چوب دار قیصر آذین از رگ عیسا گرفت

پیر کنعان را به کنج کلبه احزان نشاند
سوی پیراهن از او اشک جگرپالا گرفت

نوشدارو را پس از جان دادن سهراب داد
تاج عزت را به خواری از سر دارا گرفت

راز بازی‌های قهر و لطف او نشناختم
حیرت اندر حیرتم افزود و سر سودا گرفت

رو به هر سو کردم و جز او ندیدم هیچ راه
این شکارافکن عجب دامان این صحرا گرفت